

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال ششم، شماره بیست و یکم، بهار ۱۳۹۳، ص ۱۲۶-۱۰۹

برخی ظرافت‌های بلاغی و معنایی پنهان تعلیمی در سخن سعدی

دکتر امید مجد*

چکیده

برخی عبارات و اشعار گلستان و بوستان سعدی، علیرغم ظاهری ساده، انواعی از درهم‌تنیدگی‌های معنایی دارند که با نگاه اول و تکیه بر بلاغت مألوف نمی‌توان به عمق معنایی آنها پی برد. سعدی گاهی ژرف ساخت‌های معنایی را با ایجاد شبکه ارتباطی پیچیده‌ای از کلمات که در مواردی با صنایع ادبی هم تقویت می‌شود ایجاد می‌کند. تسلط سعدی بر زبان فارسی، باریک‌اندیشی، آگاهی از علوم مختلف، تجربه‌های زیادی که در سفر داشته و آشنایی با فرهنگ‌های متفاوت، از عواملی است که سبب ایجاد معانی پنهان در آثار او شده است. مهم‌تر آن که دقت و اهتمام سعدی برای ایجاد اثری تعلیمی و آموزنده، در روساخت و ژرف ساخت ابیات پدیدار است و گاه بر شارحان نیز پوشیده باقی مانده است. در این مقاله تلاش شده تا برخی ابیات و عبارات سعدی که ظرایف بیانی و معنایی پنهان در آنها بر شارحان سخن وی پوشیده مانده است، بازخوانی و معنا شود.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران majdomid@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۲/۹/۲۷

تاریخ وصول ۹۲/۶/۱۲

واژه‌های کلیدی

سعدی، معنای تعلیمی ابیات، شروح گلستان و بوستان، ظرافت های کلامی، مهارت‌های بلاغی.

مقدمه

هر کس به زمان خویشتن بود من سعدی آخرالزمانم

هدف اصلی این مقاله، ذکر دقایق و نکاتی از سخن سعدی است که با ظرافت خاصی انتخاب شده و حاصل تعمق در روساخت و ژرف‌ساخت واژه‌هاست. معناها و ظرایفی که یا بر اکثر شارحان سخن سعدی پوشیده مانده یا توجه درخوری به آنها نشده است. بی شک گلستان و بوستان سعدی از مهمترین آثار تعلیمی زبان فارسی به شمار می‌رود. زبان شیرین و سهل و ممتنع سعدی سبب شده است مخاطب آثار سعدی با هر سطح از دانش و دقت ادبی بتواند بهره شایسته‌ای از آن بگیرد. چنان که در چکیده ذکر شد، در هیچ یک از مقالات و کتاب‌هایی نیز که درباره سعدی نوشته شده، شرح این ابیات و عبارات به گونه‌ای که در این مقاله آمده، ذکر نشده است. جهت ساده‌تر شدن مطلب، این ابیات در هفت طبقه دسته‌بندی شده‌اند تا ضمن ارائه معنای صحیح آنها، معلوم شود سعدی از کدام شگردهای بلاغی برای پرمعناتر کردن کلام خود استفاده کرده است.

۱. حُسن تعلیل‌های ظریف

- «هر نفسی که فرو می رود، ممدّ حیات است و چون برمی آید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟

اعملوا آل داوود شکرأ و قلیل من عبادی الشکور» (یوسفی، ۱۳۸۱: ۴۹)

در شروح گلستان، نکته تربیتی این بیت چگونگی از عهده شکر برآمدن دانسته شده و ظاهراً معنای عبارات روشن تر از هر شرح و بسطی است و همه بارها و بارها آن را شنیده و خوانده‌اند.

در شرح سودی ذیل این عبارت آمده است: «کسی قادر نیست از عهده شکر حقیقی خدا برآید، زیرا اگر بر هر نفسی دو شکر لازم باشد، پس بر سایر نعمت‌ها چه اندازه شکر لازم است؟» (سودی، ۱۳۷۴: ۳).

«فرورفتن نفس که ممدّ حیات است و برآمدن آن که مفرّح ذات می شود، هر یک نعمتی است. بیت نتیجه قیاس خطابی است زیرا وقتی که در هر نفس ما دو نعمت موجود باشد و به علاوه ما از نعمت‌های بیشمار دیگری بهره‌ور باشیم، چگونه می‌توانیم از عهده شکر خدای تعالی برآیم و همین بیت اشاره دارد که شکر، ممکن است قولی و با زبان، یا فعلی و با دست و سایر اعضا باشد» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۱۸).

خطیب رهبر در شرح این بخش به ذکر چند نکته لغوی و دستوری اکتفا کرده است. یوسفی نیز پس از ذکر نکات لغوی و اشاره به تلمیحات و غیره چنین گفته است: «علما گفته‌اند که در شبانروزی آدمی بیست و چهار هزار بار نفس بزند. پس در هر شبانروزی آدمی از فضل آفریدگار بیست و چهار هزار بار خلعت حیات بپوشد... گوته، شاعر نامدار آلمانی نیز با الهام از این سخن سعدی گفته است: در هر نفسی دو نعمت موجود است: آنکه که دم فرو می‌رود و آنکه که برمی‌آید، تا از این رفتن و برآمدن شمع حیات فروزان ماند» (یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۹۶).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در هیچ کدام از این شروح، به این دقیقه اشاره نشده که چرا از میان تمام نعمت‌های جهان، سعدی «نفس» را انتخاب کرده و چند سطر در باب آن توضیح داده است تا به این نکته برسد که شکر نعمت‌های الهی ممکن نیست؟! بر اساس استدلال سعدی، در هر نفس دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمت هم

باید یک بار شکر گفت؛ پس قاعدتاً در هر بار نفس کشیدن باید دوبار بگوییم: «خدا را شکر» ولی انسان عملاً فقط هنگام بازدم توانایی صحبت کردن دارد و در هر نفس یک بار بیشتر نمی توان خدا را شکر گفت؛ پس اگر در تمام عمر هم بگوییم شکر، فقط نصف تعداد نفسهایمان را شکر گفته‌ایم، چه رسد به دیگر نعمت‌ها!

۲. ارتباط استوار لغات با هم

«زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا»

(یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۳)

در شرح‌های بوستان زیر این بیت چیزی نیامده است ولی ارتباط پنهانی شگفتی بین سه صفت مصراع اول و کل مصراع دوم وجود دارد. معنای بیت این است: اگر مرد درویشی «زن زیباروی فرمانبر پارسا» داشته باشد، احساس پادشاهی می‌کند. حال بینیم سرّ سخن کجاست و چرا نمی‌توان صفات دیگری را جانشین آن صفات کرد؟ نخست این که پادشاهان از نعمت‌های دنیوی برخوردارند. دوم این که پادشاهان برای داشتن حکومتی دلخواه و آرام، باید از شورش داخلی در امان باشند و سدیگر، باید از تعرض و تجاوز دشمن خارجی نیز محفوظ بمانند؛ اما حوزه پادشاهی درویش کجاست؟ بی‌شک چهاردیواری خانه اوست. اگر درویش، زن زیبا داشته باشد، از نعمت‌های دنیوی بهره‌مند است. اگر زنش فرمانبر باشد، از شورش در امان است و اگر زنش پارسا هم باشد، از تعرض دشمن خارجی (مرد بیگانه) نیز محفوظ خواهد بود و می‌تواند احساس پادشاهی کند. نکته تربیتی بیت در ژرف ساخت واژه‌های بیت نهفته است؛ سعدی معتقد است اگر زنی به صفت‌های نیکوی اخلاقی آراسته باشد، مصاحبت با او نهایت خرسندی را به همراه دارد. صفت «خوب» علاوه بر زیبارویی، اشاره به معنای متخلق بودن به خلق و خوی پسندیده نیز دارد. از سویی سعدی این

مطلب را به همه انسان ها تسری نمی دهد، فقط درویشی که قانع است و زیاده خواه نیست می تواند به چنین پادشاهی برسد.

«ملحد گرسنه در خانه خالی سر خوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد»
(یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۸۵)

اگر فقط گفته می شد «ملحد از رمضان پروای نمی ندارد» نیز معنا کامل بود ولی سعدی با آوردن الفاظی دیگر در مصراع اول، راه را بر سر هر بهانه و عذر و پرسشی می بندد! اگر سؤال مقلد این باشد که درست است که «ملحد» است ولی چون گرسنه نیست حرمت رمضان را حفظ می کند، سعدی فکر این پرسش ذهنی خواننده را می کند و می گوید ملحد گرسنه است. حال می پرسیم گرسنه هست ولی شاید جایی است که نمی تواند پنهان باشد. سعدی پاسخ می دهد در خانه است نه در کوی و برزن. سپس این سؤال مطرح می شود که شاید در خانه او کسی است که سبب رودربایستی و عدم غذا خوردن شود. پاسخ از پیش داده شده است: «خانه خالی است». سرانجام ذهن پرسشگر می گوید درست است که گرسنه است و در خانه خالی هم نشسته ولی شاید چیزی برای خوردن ندارد؛ سعدی پاسخ می دهد: سفره هم پهن است. دیگر راه بر هر حجتی بسته می شود. آیا واقعاً می توان باور کرد کافری که گرسنه است و در خانه خالی سر سفره نشسته، غذا نخورد و حرمت رمضان را نگه دارد؟!

شاید بتوان گفت این بیت به آرایه استیفا آراسته شده و سعدی تمام احتمالات را برای برطرف شدن شک خواننده مطرح کرده است. نکته حاشیه ای که در باب ضرورت ورع از بیت درک می شود، آن است که آنقدر روزه داری در ماه رمضان برای شاعر اهمیت داشته که آن را به عنوان مضمون بیتی آورده است.

۳. استفاده توأمان از ایجاز و یک صنعت بدیعی

در برخی از ابیات سعدی، ایجاز ظریفی نهفته است؛ بدین معنا که گاه معنای دو بیت را

در یک بیت یا یک مصراع خلاصه می کند و کلماتی را در یک مصراع می آورد که به تنهایی بار معنایی دو بیت یا بیشتر را بر دوش می کشند. ضمناً همراه با این ایجاز، از یک صنعت بدیعی هم استفاده می کند.

- «بخوشید سرچشمه های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم»
(یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۵۸)

این بیت از ابیات حکایت مربوط به خشکسالی و قحطی دمشق است، با مطلع:
«چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق»
(همان: ۵۸)

در مصراع دوم بیت مورد نظر، لغت «یتیم» بار معنایی بزرگی را بر دوش می کشد؛ یعنی علاوه بر اینکه بار عاطفی سنگینی دارد، همزمان کار یک بیت دیگر را نیز انجام میدهد و سبب ایجاز در بیت شده است. سعدی به جای آن که در یک بیت جداگانه بگوید که در این قحطی عده ای مرده بودند، با آوردن لغت «یتیم» کار را ساده می کند. بدیهی است تا پدران نمیرند، کسی یتیم نمی شود.

سعدی همچنین از صنعت بدیعی «استثنای منقطع» نیز استفاده توأمان کرده است. در مصراع «نماند آب جز آب چشم یتیم»، آب چشم یتیم از جنس آب خوردن نیست. چنان که در تعریف استثنای منقطع گفته اند: «حکم یا موردی را از حکم یا موردی مستثنی کنند بدون این که بین آنها سنخیت و همجنسی و مناسبتی که لازمه استثناء است، وجود داشته باشد و بدین ترتیب آن استثناء عقلاً و عرفاً صحیح نباشد» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۴۹-۱۴۸). از دیدگاه تعلیمی نیز شاعر اشاره ای غیر مستقیم به رسیدگی به یتیمان دارد که شاید تاثیرگذاری آن از پند مستقیم بیشتر باشد.

- «نکونام و صاحب دل و حق پرست خط عارضش خوشتر از خط دست»
(همان: ۱۸۳)

در برخی شرح های بوستان مطلبی ذیل این بیت نیامده و یا خط دست به دستخط تعبیر شده است: «خط که با دست نویسند» (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۳۹۰)؛ اما مصراع دوم معنای گسترده تری دارد. اولاً خط عارض ممدوح نشان دهنده نوجوانی و پسر بودن اوست. دیگر این که خط دست افزون بر دستخط، به معنای خطوط کف دست نیز هست که کنایه از بخت و اقبال است؛ پس خوشتر از خط دست، به معنی خوشبخت و خوش اقبال هم هست.

سعدی با ایجازی شگفت در یک مصراع پنج صفت را ذکر کرده است بدون این که بیت یا بیت های مستقل دیگری را برای بیان آن صفات سروده باشد: پسر جوانی که زیبا و خوشخط و خوشبخت است. صنعت بدیعی همراه، ایهام در ترکیب «خط دست» و جناس بین دو «خط» است. مضمون سازی های سعدی و استفاده از صفات برجسته نکونام، صاحب دل و حق پرست مقدم بر خط عارض و دست خط نیز خواننده را متوجه صفات ممتاز اخلاقی شخصیت های حکایات بوستان می کند.

۴. اشاره به ظرایف علمی و حکمی

- «سفله چو جاه آمد و سیم و زرش
آن نشیندی که حکیمی چه گفت
سلی خواهد به ضرورت سرش
مور همان به که نباشد پرش»
(همان، ۱۳۸۱ ب: ۱۱۵)

این ابیات درباره این نکته اخلاقی است که وجود نعمت و قدرت برای کسی که ظرفیت ندارد، سبب دردسر است (رک: همان: ۳۸۹). در شروح دیگر نیز چنین آمده است:

«چون آدمیزاده ناآزاده خوی رتبتی و نقدینه ای به دست آرد، نافرمانی آغازد و ناگزیر خود را سزاوار قفا خوردن سازد. آیا این سخن به گوشت نرسیده است که افلاطون

گفته: مورچه را مصلحت آن است که پر نداشته باشد تا از خطر ایمن بماند؟»
(خطیب رهبر، ۱۳۴۸: ۲۶۲).

«چون خدا بخواهد موری را هلاک کند، برایش دو بال می‌آفریند» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۴۶۲).

در شرح سودی نیز درباره مصراع دوم مطلب قابل توجهی نیامده است: «آن اشاره به غنای همان حریف است که سبب قصاص وی گردید» (سودی، ۱۳۷۴: ۵۵۱).

به جز اشاره مختصر خزائلی، دیگران توجهی به ارتباط پر در آوردن مورچه با زیان حاصل از آن نکرده اند. توضیح این که پر داشتن مورچه نشانه مرگ زودرس اوست؛ مورچه‌های نر بیست و چهار ساعت پیش از جفتگیری پر در می‌آورند و از این بال در آوردن خوشحالند ولی نمی‌دانند همین پر در آوردن به زودی مرگ آنها را به دنبال دارد زیرا بلافاصله پس از جفتگیری می‌میرند (رک: www.daneshnamehroshd.ir چرخه زندگی مورچگان).

-ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است»
(یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۸۸)

ضمن این که ژرف ساخت بیت به خواننده این نکته تربیتی را هشدار می‌دهد که رسیدن به هدف تنها با انتخاب راه درست ممکن است، بیت نکته باریک دیگری نیز دارد.

در شرح خزائلی و یوسفی هیچ اشاره‌ای به دلیل انتخاب ترکستان نشده است. خزائلی می‌نویسد: «ریا کردن و ظاهر ساختن، بیراهه است و آدمی را به کعبه مقصود نمی‌رساند» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۳۵۴). در شرح یوسفی هم تنها اشاره شده که ترکستان ناحیه‌ای است در آسیا که از شمال به سیبری، از مغرب به دریای خزر، از جنوب به افغانستان و هند و از مشرق به مغولستان محدود است (رک: یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۳۲۶).

خطیب رهبر هم چنین گفته است: «ای تازی صحرائشین، بی گمان تو به خانه خدا

راه نخواهی برد، چه این طریق که تو در پیش گرفته‌ای به ترکستان می رسد نه به کعبه» (خطیب رهبر، ۱۳۴۸: ۱۵۳).

سودی نیز اشاره‌ای به دلیل گزینش ترکستان در مقابل کعبه نمی کند و تنها در معنای بیت می گوید: «زاهد با زرق و ریا به حق واصل نمی شود بلکه رفته‌رفته بعدش زیاد می شود» (سودی، ۱۳۷۴: ۳۷۵).

انتخاب ترکستان (مناطق شمالی و شرقی ماوراء النهر را ترکستان می گفته اند. رک: یاقوت حموی، ۱۹۵۵: ۲۲۷/۴) در تقابل با کعبه می تواند به دو منظور باشد. یکی این که ترکستان کافرستان بوده و دیگری دقیقه ای علمی است که شارحان از کنار آن گذشته‌اند و آن این که از لحاظ جغرافیایی، کعبه در جنوب غربی شیراز- محل زندگی سعدی- و ترکستان در شمال شرقی آن قرار دارد؛ یعنی دقیقاً این دو مکان یکصد و هشتاد درجه با هم اختلاف دارند که بیشترین اختلاف ممکن از نظر جغرافیایی است؛ چنان که امروزه نیز در محاوره، دو نفر غیر هم عقیده به یکدیگر می گویند ما با هم صد و هشتاد درجه اختلاف داریم!

- «اندرون از طعام خالی دار تا درو نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علت آن که پری از طعام تا بینی»
(یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۹۵)

در اکثر شروح به این حدیث نبوی اشاره شده است که حکمت در شکمی آکنده از طعام قرار نمی گیرد و منظور از معرفت، شناخت حق است (همان: ۳۴۶).

در هر کلاسی که این ابیات خوانده می شود، برخی اعتراض می کنند مگر نمی شود سیر بود و دانشمند شد و موشک به فضا فرستاد؟ سبب این اعتراض این است که ایشان در ذهن خود تفاوتی میان «دانش» و «حکمت و معرفت» قائل نشده‌اند. با شکم پر می توان فیزیک و شیمی خواند ولی نمی توان به «خردمندی» رسید. نکته علمی

سخن، در این بحث روانشناسی است: روانشناسان (رک: روانشناسی از دیدگاه فروید) در مراحل رشد انسان، از مرحله‌ای به نام مرحله دهانی نام می‌برند (oral stage) که مخصوص دو سال آغازین زندگی است و در آن، کودک علاقه وافری به لذت بردن از طریق دهان خود دارد. حال اگر فردی از نظر جسمی رشد کند ولی از نظر خرد (دقت شود خرد، نه هوش یا دانش) در مرحله دهانی و کودکی باقی بماند، در بزرگسالی نیز شکم پرست خواهد بود؛ به عبارت دیگر، هر کجا فرد شکم پرستی دیده شد، حتی اگر عالم هم باشد، انسان خردمندی نیست (رک: www.daneshnamehroshd.ir مرحله دهانی یا oral stage).

از لحاظ تعلیمی نیز سعدی در این بیت اشاره‌ای غیر مستقیم به تعلیم صوفیان مبنی بر جوع و ریاضت نفس برای دست یافتن به مراتب عالی و رها شدن از مراتب حیوانی دارد.

۵. واگذاری درک بخشی از معنا به خواننده همراه با دلایل ظریف

یکی از مثال‌های این مورد، مثال آغاز گلستان است که در بخش نخست ذکر شد. برای مثال‌های دیگر، می‌توان این ابیات را ذکر کرد:

«چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فـضیحه کند جوز بی مغز را سبکساری»
(یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۱۷۶)

درباره این دو بیت نیز چیزی در شروح گلستان نیامده است جز این که جوز یعنی گردو و سبکساری یعنی سبک‌وزنی (خزائلی، ۱۳۴۴: ۷۰۰). خطیب رهبر درباره این بیت چنین گفته است: «چون در دانش به حد تمامی نرسیده‌ای، شایسته است که زبان بریندی و سخن نگویی. انسان را گفتار رسوا می‌سازد، چنان که گردوی پوک را سبک مغزی» (خطیب رهبر، ۱۳۴۸: ۵۴۳).

سودی نیز می‌نویسد: «انسان را زبان و گردو را خفت، رسوا و بی‌اعتبار می‌کند» (سودی، ۱۳۷۴: ۹۳۵).

معنای ظاهری دو بیت روشن است اما ارتباط میان دو مصراع بیت دوم چیست؟ چرا در تقابل انسان که با زبان رسوا می شود، گردو آمده و مثلاً نگفته است آدمی را زبان رسوا می کند و میوه نارس را رنگ و بوی آن؟ یا هر مثال دیگری؟

علت انتخاب گردو این است که سعدی می گوید: گردو حتی اگر بسته دهان هم باشد، باز بی مغزیش معلوم خواهد شد (از وزن کم آن) اما ای انسان تو گردو نیستی که اگر دهانت را هم ببندی، باز بی مغزیت آشکار شود، پس خاموش باش! چنان که مشاهده می شود، به جز گردو مثال دیگری نمی تواند بیانگر این رابطه ظریف باشد. مراعات نظیر ظریف بین زبان و سبکساری، خواننده را به تفکر وادار می دارد که صحبت زیاد بی دانش نشان سبکساری است و این مکث روانی، اثر تربیتی مورد نظر سعدی را روی خواننده می گذارد.

- «سه چیز پایدار نماند، مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست.

وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول آوری دلی

وقتی به قهر کوش که صد کوزه نبات گه گه چنان به کار نیاید که حنظلی»

(یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۱۷۰)

نکته مغفول مانده در شروع گلستان، ارتباط دو بیت با جمله نثر و سپس رابطه نبات و حنظل با بیت نخست شعر است. در شروع چنین آمده است: «سیاست و تدبیر اجتماعی حکم می کند که لطف و قهر با هم آمیخته شود و هر کدام در مورد خود به کار می آید» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۶۷۹) و «گاهی نیز با خشونت و درشتی سخن بگوی زیرا در برخی اوقات صد کوزه نبات آن فایده را نتواند داشت که یک هندوانه ابوجهل» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۵۱۵). در نسخه خطیب رهبر اصلاً این ابیات نیامده است.

این دو بیت در تکمیل «ملک بی سیاست» آمده اند. «ملک بی سیاست» یعنی حکومتی که در آن سختگیری وجود ندارد. سعدی پیش بینی کرده است که خواننده خواهد

پرسید: چرا باید در حکومت سختگیری کرد و میزان آن چقدر باید باشد و مگر سعدی طرفدار زورگویی است؟! در دو بیت بعد خواننده قانع می شود که اگر کسی نیاز به حنظل داشت، نباید به او با دل‌رحمی نبات داد؛ پس گاهی «تلخی مشکل را حل می کند، نه شیرینی». نکته ظریف دیگر این که سعدی «صد کوزه نبات» را در مقابل «یک دانه حنظل» قرار داده است؛ یعنی در حکومت کردن صد حجم بزرگ لطف و مدارا لازم است و یک ذره کوچک تندی و سختگیری. اکنون خواننده قانع می شود که سعدی موافق زورگویی و استبداد در حکومت نیست بلکه این نکته را تعلیم می دهد که دل‌های سختی را که با کمند مدارا و لطف به اطاعت در نمی آید باید با سختگیری تابع کرد تا موجب زیان نگردد.

۶. غافلگیری های زبانی

مقبلان را زوال نعمت و جاه	- «شوربختان به آرزو خواهند
چشمه آفتاب را چه گناه	گر نیند به روز شب پره چشم
کور بهتر که آفتاب سیاه»	راست خواهی هزار چشم چنان
(یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۶۳)	

شارحان در بیت دوم، «شب پره چشم» را اضافه مقلوب پنداشته و آن را «چشم شب پره» معنی کرده‌اند؛ یعنی اگر چشم خفاش در روز نمی‌بیند (رک: خزائلی، ۱۳۴۴: ۲۴۶؛ خطیب رهبر، ۱۳۴۸: ۶۸ و یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۲۵۷). دلیل گمراهی شارحان، لغت چشم است که سبب شده آن را فاعل مصراع بپندارند حال آن که چشم مفعول است و معنای مصراع این است که «اگر شب پره در روز چشم را نیند...». کافی است به جای چشم، لغت دیگری را در بیت بگذاریم، غافلگیری دستوری برطرف خواهد شد. مثلاً بگوییم: گر نیند به روز شب پره نور، شکی نیست که مصراع را به گونه‌ای معنا خواهیم کرد که

«نور» مفعول باشد، نه فاعل؛ یعنی «اگر شب پره در روز، نور را نبیند». در کتاب دستور تاریخی زبان فارسی، درباره زبان متون ادبی تا قرن هفتم چنین آمده است: «در زبان این دوره‌ها موارد متعددی دیده می‌شود که مفعول صریح بدون حرف نشانه «را» به کار رفته است و این گونه استعمال در نظم بسیار متداول است... مثال این مورد در نظم و نثر فراوان است و غالباً تشخیص فاعل از مفعول، تنها از روی سیاق عبارت و معنی آن ممکن است، نه از ساختمان جمله» (خانلری، ۱۳۷۸: ۲۴۸-۲۴۷). ضمن آن که ندیدن چشم، کنایه از کوری و تاریکی مفرط است چنان که ضرب‌المثل «چشم، چشم را نمی‌بیند» نیز به همین دلیل به کار رفته است؛ در مصراع مورد نظر نیز شب‌پره «چشم» را نمی‌بیند.

۷. درهم تنیدگی های تصویری از طریق ارتباط گسترده و ظریف کلمات با هم

در کتاب های بلاغی، تصویرسازی را در حوزه فنون بیانی قرار داده و گفته‌اند تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه، سبب تصویرسازی در کلام می‌شوند نوع دیگری از تصویرسازی نیز هست که به نظر نویسنده ارتباطی با فنون بیانی ندارد بلکه صرفاً از چیدن مناسب کلمات در کنار هم شکل می‌گیرد. در بیتی منسوب به فردوسی در شاهنامه دیده نمی‌شود، این نوع تصویرسازی به کار رفته است

پی گفتگو مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

کلمات مصرع دوم در محور همنشینی، به گونه‌ای قرار گرفته‌اند که به نحوی حالت تعجیل و شتابزدگی را تصویر کرده‌اند و آن را به خواننده منتقل می‌کنند، حال آن که هیچ تشبیه و استعاره‌ای هم در بیت وجود ندارد.

سعدی نیز از این نوع فضا سازی ها و تصویر سازی ها فراوان دارد:

- «شیدم که در بزم ترکان مست مریدی دف و چنگ مطرب شکست
چو چنگش کشیدند حالی به موی غلامان و چون دف زدندش به روی

شب از درد چوگان و سیلی نخفت دگر روز پیرش به تعلیم گفت
 نخواهی که باشی چو دف روی ریش چو چنگ ای برادر سر انداز پیش»
 (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۱۵۶)

در نگاهی گذرا به ابیات متوجه نخواهیم شد سعدی در بیت نخست چه صحنه هول‌انگیز و ترسناکی را تصویر کرده است؛ صحنه‌ای که به دلیل آن انتظار داریم در ابیات بعدی اتفاق خشنی بیفتد و می‌افتد (مرید ضرب و جرح می‌شود) اما این فضا چگونه ترسیم شده است؟

ابتدا از لغت «ترکان» آغاز می‌کنیم. چرا سعدی نگفته است: «شنیدم که در بزم مردان مست» یا هر لغت دیگری به جز ترکان؟ پاسخ این است که ترکان، «مغول‌های عصر سعدی»، دو صفت داشتند: کافر و آدمکش بودند. پس تا اینجا فضا کمی دهشت‌آلود شد: با عده‌ای که هم کافرند و هم قاتل مواجهم. سپس سعدی مستی حاصل از شراب را هم به آنان افزوده است!! چه بسیار کسان که تندخو نیستند اما ممکن است بر اثر مستی، رفتارهایی خشن کنند، چه رسد به کسانی که آدمکش و کافرند، مست هم که باشند، انتظار اتفاق مهیب‌تری را خواهیم داشت. لغت «بزم» بار معنایی فراوانی را به دوش می‌کشد زیرا ترکان مست در مجلس شادی و شادخواری و موسیقی نشسته‌اند و غرق در هیجانند که ناگهان کسی دف و چنگ مطرب را می‌شکند. اینجاست که خواننده انتظار دارد کار مرید با حرکتی تند پاسخ داده شود. فرض کنید مصراع به جای آنکه هست، این گونه بود: «شنیدم که در نزد مردان مست»، چقدر زیبایی معنا سقوط می‌کرد؟ از لحاظ تعلیمی، تاثیر نهایی و مهمی که سبب می‌گردد پند تربیتی پیر یا در واقع سعدی اثر کند، همدلی پیر با مرید است که از «ای برادر» دریافت می‌شود. در واقع، ندا به غرض تحبیب و همدلی است.

- «چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل
 که لب تر نکردند ذرع و نخیل
 بخوشید سرچشمه های قدیم
 نماند آب جز آب چشم یتیم
 نبودی به جز آه بیوه زنی
 اگر برشدی دودی از روزنی
 نه در دشت سبزه نه در باغ شیخ
 ملخ بوستان خورد و مردم ملخ»
 (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۵۸)

در اینجا تصویر ارائه شده از خشکسالی دمشق، زیباتر از نگاه اولیه به ابیات است و این زیبایی، پس از تأمل بیشتر روی کلمات خود را می نمایاند:

در بیت اول، بار معنایی فراوانی روی عشق است؛ انسان ها در تنگنا و مشکلات آخرین چیزی را که از یاد می برند، مهربانی و محبت است. اگر در قحطی هم لقمه نانی به کف افتد، باز آن را به عزیزان خود ایثار می کنند؛ حال این قحطی چنان سخت شده که هر کس فقط به فکر خود است و تمام روابط دوستی بریده شده است. آن هم از جانب یاران که کارشان عشق ورزی است، نه از سوی مردم عادی؛ یعنی حتی یاران هم که اهل محبتند، محبت را از یاد برده اند. با این توضیح قید «چنان» نیز در ابتدای بیت، زیبایی و استحکام حضور خود را بیشتر نشان می دهد زیرا در زبان فارسی پس از قید «چنان»، باید اتفاق مهمی بیفتد.

در بیت دوم نیز لب تر نکردن یک معنای اولیه دارد، یعنی مرطوب نبودن و یک معنای کنایی که اتفاقاً این معناست که بیت را زیباتر می کند. لب تر نکردن، کنایه از درخواست نکردن است: آسمان آن قدر بخیل بود که نه ذرع (که آب فراوان می خواهد) و نه درخت خرما (که آب کم می خواهد)، در آسمان آن جوانمردی را نمی دیدند که قطره ای آب از او خواهش کنند. شرح زیبایی بیت سوم در قسمت های پیشین همین مقاله داده شد. در اینجا اضافه می کنیم که سرچشمه های قدیم یعنی سرچشمه های ازلی و سرچشمه هایی که همیشه جوشیده اند. تناسب آن با چشم یتیم نیز در این است که

اشک یتیمان نیز از روز ازل می جوشیده است و این، بار احساسی بیت را بیشتر می کند. سخن از آب چشم یتیم و آه بیوه زن، در لایه های پنهان بیت، مخاطب را متوجه قشر آسیب پذیر می کند. به جای دود حاصل از پخت و پز، آه از روزن خانه برمی آید. این معادله های عاطفی بیت، پند اخلاقی مورد نظر سعدی را در نهاد خواننده درونی می کند. اما در بیت پنجم، یک پایان بندی شگفت انگیز از کل تصویر قحطی ارائه شده است: عموماً قحطی به دو صورت روی می دهد: یا باران نمی بارد یا باران باریده ولی آفات و حشراتی مانند ملخ به مزارع حمله کرده است. در بیت اول، سخن از خشکسالی نوع اول است، یعنی باران نباریده است؛ در بیت آخر می گوید: همزمان قحطی نوع دوم هم بروز کرده، یعنی همزمان که باران نیامده است ملخها نیز مزارع موجود را خورده اند و اینجاست که تصویر به اوج خود می رسد: قحطی در قحطی!

نتیجه

در این مقاله با ارائه سیزده نمونه، ظرایفی از اشعار سعدی مطرح شد که در نگاه اول، به لایه های پنهان معنایی و زیبایی های بلاغی آن نمی توان پی برد و شارحان نیز چندین اشاره ای بدانها نداشته اند؛ این لایه های پنهان که نمودار توجه و دقت سعدی در کاربرد واژه ها و حساسیت وی در گزینش هایش است، ذیل هفت دسته بیان شدند.

- ۱- حسن تعلیل های ظریف ۲- ارتباط استوار لغات با هم ۳- استفاده توأمان از ایجاز و یک صنعت بدیعی ۴- اشاره به ظرایف علمی و حکمی ۵- واگذاری درک بخشی از معنا به خواننده همراه با دلایل ظریف ۶- غافلگیری های زبانی ۷- درهم تنیدگی های تصویری از طریق ارتباط گسترده و ظریف کلمات با هم.

سعدی همواره هدف خود را از تألیف که پند اخلاقی و تعلیم و تربیت است، در مد نظر داشته و در رو ساخت یا ژرف ساخت ابیات مطرح کرده است.

منابع

- ۱- خزائلی، محمد. (۱۳۴۴). شرح گلستان، تهران: علمی.
- ۲- ----- (۱۳۶۸). شرح بوستان، تهران: جاویدان.
- ۳- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۴۸). گلستان، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه.
- ۴- سودی. (۱۳۷۴). شرح سودی بر گلستان سعدی، ترجمه حیدر خوش طینت و همکاران، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین.
- ۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). نگاهی تازه به بدیع، تهران: فردوس.
- ۶- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۸). دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: توس.
- ۷- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۱ الف). بوستان سعدی، تهران، خوارزمی.
- ۸- ----- (۱۳۸۱ ب). گلستان سعدی، تهران، خوارزمی.
- ۹- یاقوت حموی. (۱۹۵۵). معجم البلدان، بیروت: دارصادر و دار بیروت.

